



پیغام عشق

قسمت سیصد و بیست و چهارم





🌹 روز شیرین امروز، مبارک 🌹

فریدون هشتم از مهرشهر کرج

☞ هشتادمین بیت، با کلمه‌ی (اَلْسَتْ) در مثنوی

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۷

او به تسبیح از تن ماهی بجست

چیست تسبیح؟ آیتِ روزِ اَلْسَتْ

دفتر دوم: حکایت جوچی و آن کودک که پیش جنازه‌ی پدرش نوحه می‌کرد.

خلاصه‌ی داستان این است که تابوت مردی را بر روی دست می‌بردند و جمعیتی نیز به دنبال آن روان بودند. در این بین کودکی نیز گریه کنان به دنبال تابوت می‌رفت و با شیون و ناله، خطاب به تابوت پدر می‌گفت: «ای پدر عزیزم؟ تو را به کجا می‌برند؟ تو را به خاک می‌سپارند. به خانه‌ای تنگ و تاریک که هیچ چراغی ندارد. نه دری، نه پیکری، نه حصیری، نه طعامی و نه غذایی.

در همین حال جوچی، پسرک فقیری که شاهد ماجرا بود رو به پدرش کرد و گفت: «پدر! فکر کنم این تابوت را به خانه‌ی ما می‌برند. چون آنجا هم تاریک است و خبری از حصیر و طعام و چراغ و اینها نیست.

این قصه اشاره به مرکز تاریک و غبار گرفته‌ی انسانی دارد، که خالی از هرگونه روشنایی به نور خدا و برکات آسمانی زنده شدن به حقیقت است. این مرکز پر از منیت و هویت‌های کاذب به حدی اشغال شده و تاریک است که در این قصه مولانا آن را به گوری تنگ و تاریک زده است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۲۹

خانه‌ی آن دل که ماند بی‌ضیا



از شعاع آفتابِ کبریا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۰

تنگ و تاریک است چون جانِ جهود

بی نوا از ذوقِ سلطانِ ودود

جهود = حق ستیز

مرکزی که از نورِ حقیقت خالی باشد و از آفتابِ زنده‌کننده‌ی عشق بهره‌ای نداشته باشد، آیا با یک گورِ سرد و تنگ و تاریک تفاوتی دارد؟ ما چگونه راهِ این نور را می‌بندیم؟ نوری که از درون، همواره مرکزِ هر موجودی را روشن می‌کند، چگونه می‌شود که مرکز انسانِ همانیده مثل یک گور تاریک می‌شود؟

هر موجودی در مرتبه‌ی وجودی خود تسلیمِ آن خردِ بی‌همتاست، که در مرکزش نهاده شده و در برابرِ آن قد علم نمی‌کند و این تنها انسان است که با مقاومت و منیت‌های فراوانِ خود، سر خم نمی‌کند و جلوی این نور و برکت را می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۱

نی در آن دل، تافت تابِ آفتاب

نی گشادِ عرصه و، نه فتحِ باب

هرچه در این دنیا بیشتر در پی هویت گرفتن و همانیده شدن با چیزها و من‌های گوناگون باشیم، این عرصه تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود. این درست نقطه‌ی مقابلِ شناخت و معرفت در ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۲

گور، خوشتر از چنین دل، مَر تو را



آخر از گورِ دلِ خود، برتر آ

پس قلب یا مرکز ما، بدون شناخت و معرفت، تا حد یک گور، تنگ و تاریک می‌شود و مولانا تاکید می‌کند که به این کار خاتمه بده و از این تاریکی بالا بیا؟ اما چگونه؟

حالا که بیشتر ما انسان‌ها، زمان بسیاری را بصورت ناآگاهانه یا آگاهانه صرف هویت گرفتن از این و آن کرده‌ایم و دل یا مرکز الهامات درونی خود را مثل گوری تنگ و تیره و سرد ساخته‌ایم، چگونه می‌توانیم از این گور بالا بیاییم و راه روشنی را به درون این تاریکی باز کنیم؟

در دفتر سوم بیت ۳۷۸۱ می‌فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۱

آفتی نبود بتر از ناشناخت

تو بر یار و ندانی عشق باخت

پس اولین مرحله، «شناخت» است. چون بیت می‌گوید: «تو هرگز از او جدا نبوده و نیستی» و آن قدم اول برای برتر آمدن یا بالا آمدن از این گور تنگ و تاریک، همانا «شناسایی و پذیرش وضعیت کنونی» است.

چرا «شناسایی برابر با آزادی است»؟ چون «شناسایی» اولین بارقه‌ی نور را وارد این گور تنگ و تاریک می‌کند و ورود نور، برابر با گرما و حرکت و پویش است. نور شناسایی موجب دیده شدن زمختی‌ها و خشکی‌هاست و این قدم اول، برکت و نیروی بسیاری با خود به همراه می‌آورد که می‌تواند موجبات رهایی ما را فراهم سازد.

البته «شناسایی»، همواره عاری از «قضاوت» است. ما در شناساییِ احوالات درونی یا حتی پدیده‌های اطراف خود قادر به تشخیص خوب و بد هستیم و این بسیار عالی است. اما اغلب با خوب و بد کردن و قضاوت و دسته‌بندیِ احوالات یا پدیده‌ها،



از آن‌ها هویت می‌گیریم. یعنی با بالا و پایین شدن نسبت خوبی‌ها و بدی‌ها، ما نیز بالا و پایین می‌شویم و ثبات خود را از دست می‌دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۳

زنده‌ای و زنده‌زاد ای شوخ و سنگ

دم نمی‌گیرد تو را زین گورِ تنگ؟

در ادامه‌ی قصه می‌گویند که «یار از ما جدا نیست» و انسان را «زنده» و «زنده‌زاد» خطاب می‌کند. این زنده بودن، محدود به تولد و مرگ ما نیست و این «شناسایی و معرفت» است که ما را به آن وجه همیشه زنده‌ی وجودمان آگاه می‌سازد.

پس گورِ تنگِ ذهنِ همانیده‌ی ما، بنا به هدفی و تا مدتی مشخص ما را در این تاریکی و رنج و فشار در هم می‌فشرد، تا ما از درون، به نوری که در نهادمان آماده‌ی روشنایی بخشی است، دست بیابیم؛ نه آن دانش محدود اکتسابی که با آن هم هویتیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۵

یونس‌ات در بطنِ ماهی پخته شد

مخلصش را نیست از تسبیح، بُد

می‌گویند معشوقِ ازلی، آن وجهِ یونسی، روحانی و خدائیتِ تو را در بطنِ ماهیِ هویت‌های گوناگونِ این جهانی پنهان کرده؛ در بطنِ این گورِ تنگ و تاریک. تو که نمی‌خواهی این یونس در شکمِ آن ماهی بمیرد. پس با اختیار و انتخاب آگاهانه‌ات تسبیحِ آن معشوق را آغاز کن.

اشاره می‌کند به داستانِ حضرتِ یونس(ع) که به فرمانِ الهی، مدت‌ها در شکمِ یک ماهی در دریا، دست از ستایشِ پروردگارِ خویش برنداشت، تا عاقبت این عبادات موجبِ رهایی او شد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۷

او به تسبیح از تن ماهی بجست

چیست تسبیح؟ آیت روز آلت

بله! یونس پیامبر، با نیایش خالصانه‌ی خود، از شکم آن ماهی رها شد. یعنی یونس، خود را به تنهایی یک جسم فانی و میرا شناخت و از آن وجه یونسی و خدایت خود به شناخت عشق و نیروی پروردگارش آگاه شد. همان‌گونه که در روز الست با پروردگار خویش یگانه و یکتا بود و از بطن آن یگانگی و آن شناخت از درون، پروردگارش را می‌ستود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۸

گر فراموشت شد آن تسبیح جان

بشنو این تسبیح‌های ماهیان

حالا می‌گوید اگر درون عدم تو، اینک با هویت‌های گوناگون انباشته است و ندای هدایت فطری و درونی خود را نمی‌شنوی لا اقل به آوای نیایش و تسبیح عارفان و رهروان راه حقیقت گوش کن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۳۹

هر که دید الله را، اللهی است

هر که دید آن بحر را، آن ماهی است

کسی که نور خدای یکتا بر او بتابد از جنس آن نور، روشن و یکتا می‌شود. و هر کسی که دریای معرفت درونش را ببیند و به عمق آن آگاه شود آن معرفت، او را احاطه می‌کند و همچون ماهی در آن علم فطری و درونی غوطه‌ور خواهد بود.



این ابیات همه در تایید این جمله که: «شناسایی برابر با آزادی است» به ما کمک می‌کنند و کیفیت این شناسایی را برای ما بازگو می‌کنند. ما برای این شناسایی نیاز به بازکردن فضای درون داریم تا با یونسی - که نماد صبر و فضاگشایی ماست - به تسبیح معشوق یگانه‌ی خود پردازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۰

این جهان دریاست و تن، ماهی و روح

یونسِ محجوب از نور صبح

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۱

گر مُسَبِّح باشد از ماهی، رهید

ور نه در وی هضم گشت و ناپدید

ابیات واضح هستند و مولانا، وجود روحانی ما را همچون یونس، در شکم ماهی دنیا و در دریای هستی بیکران مثال زده است و می‌گوید ما با چشم جسمی و دانش سطحی خود هرگز قادر نیستیم از درون این همه پوشش و حجاب، نور صبح یا روشنایی و معرفت الهی را ببینیم.

اما تسبیح خداوند یا همان صبر و فضاگشایی در ما به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند و از بُعد متعالی درون، باعث رهایی ما در همه‌ی ابعاد می‌شود. در غیر این صورت در دل این گور تاریک هویت‌ها که همه جسم هستند، ما هم مثل یک جسم، جذب اجزای خاک می‌شویم و اثری از ما باقی نمی‌ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۲

ماهیانِ جان، در این دریا پُرند

تو نمی‌بینی به گردت می‌پُرند؟



مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۳

بر تو خود را می‌زند آن ماهیان

چشم بگشا، تا ببینی شان عیان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۱۴۴

ماهیان را گر نمی‌بینی پدید

گوشِ تو تسبیحشان آخر شنید

باز هم اشاره‌ی تاکیدِ مولانا بر راهنمایی عارفانِ راهِ حق و حقیقت که دستیابی به تسبیح و فضایی که آن‌ها باز کرده‌اند خود می‌تواند راهی به رهایی ما انسان‌ها باشد. همانگونه که در مورد مولانا هم اکنون هست. باشد که در ما بخوبی موجبات این رهایی فراهم شود.

پس رازِ این تسبیح چیست و چگونه است که می‌تواند یونسِ ما را از شکم این ماهی که او را بلعیده رها کند. ما که با دانشِ سطحی خود نیز قادر به شناسایی کیفیتِ این فضاگشایی نیز نیستیم، چگونه باید به آن مسلط شویم و از آن بهره‌ی نوری و روشنایی دریافت کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵

صبر کردن، جانِ تسبیحاتِ توست

صبر کن، کائناتِ تسبیحِ دُرُست

و اینجا مولانا این راز را به ما می‌گوید. مرکز و عمقِ این عبادت یا شناساییِ خدائیتِ درونِ ما، همانا «صبر و فضاگشایی» است.



این شناسایی، که به هر معرفت و شناخت دیگری در این دنیا ارجح است، جان خود را از «صبر و فضاگشایی» می‌گیرد. پس جان آن تسبیح با گشودن فضا مأنوس است. این می‌تواند یک کلید باشد.

وقتی عرصه‌ی درون بر ما تنگ می‌شود، آیا آن گور تاریک و سرد عمل نمی‌کند؟ آیا هنگام بالا پایین شدن ما در ناملايمات آن ماهی ما را هضم نمی‌کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۶

هیچ تسبیحی ندارد آن درج

صبر کن، الصبر مفتاح الفرج

آیا از این روشن تر هم می‌توان گفت؟ ما مشغول عبادت چه چیزهایی هستیم؟ هر چیزی که در مرکزمان گذاشته‌ایم را به شدت می‌پرستیم؛ هر چند به زبان بابت داشتن چیزها مدام در حال شکر و ستایش پروردگار باشیم؛ اما به محض این که یکی از آن‌ها کم یا جابجا شود، حال و روز ما نیز با آن دگرگون می‌شود و دنیای ما به تاریکی آن گور بی‌طعام و چراغ تبدیل می‌شود، غافل از این که هیچ یک از این اجسام، ما را به روشنی و خلوص آن نور راه نمی‌دهند.

هیچ کاری در این دنیا ارزش و منزلت فضاگشایی و صبر ما را ندارد.

فضاگشایی کلید رهایی ماست.

فضاگشایی بستر همه‌ی اعمال و گفتار و کردار ماست.

این قصه، با تمثیل‌های دیگری، تا پایان به صبر و فضاگشایی می‌پردازد که شما را به خواندن آن دعوت می‌کنم.

🙏 با سپاس فراوان

فریدون از مهرشهر کرج



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۸۶۳ و غزل ۱۳۷ همراه با کلیدهایی برای رمزگشایی در زندگی

🌸 به نام خداوند عشق 🌸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

با چنین شمشیر دولت تو زبون مانی چرا؟

گوهری باشی و از سنگی فرو مانی چرا؟

در این برنامه و غزل که ابیات آن به چرا ختم می‌شود، مولانای عزیز از زبان زندگی به ما می‌گوید:

که به پرسش‌هایی که از سوی زندگی و خرد کل مطرح می‌شود، بایستی پاسخ دهیم که تو با توجه به داشتن سلاح

نیکبختی و فرّ و خرد ایزدی که تمامی کائنات را اداره می‌کند و در اختیار تو قرار داده است، چرا از آن استفاده نمی‌کنی؟

و خودت را با افکار و باورهای پوسیده قدیمی افسرده و سنگین ساخته‌ای؟

در حالی که اولین قدم در داستان معنویت، عمل تسلیم همراه با فضا گشایی و پذیرش اتفاق لحظه است که می‌توانی

گوهر وجودی خود را که همان خداییت درونت می‌باشد و در همانیدگی‌هایت گم شده است را دوباره به مرکزت بیاوری.

و حال چرا اجازه می‌دهی که دیگران به درونی‌ترین قسمت وجودیت که حالت از آنجا می‌آید دسترسی داشته باشند؟

و چرا خود را در برابر چالش‌هایی که هر یک از آن‌ها پیام آور و مأموریتی از جانب زندگی و برای تو هدیه‌ای به ارمغان

می‌آورند را قبول نمی‌کنی؟

و نسبت به آن‌ها مقاومت و ستیزه‌داری و خود را درمانده ساخته‌ای؟

و در ذهن پر از انباشتگی‌های آن‌ها را خوب و بد می‌کنی؟



و از شمشیر بدبختی و انقباض و واکنش استفاده می‌نمایم؟

و چرا می‌ترسم که فرمان زندگی‌ات را از دست من‌ذهنی بگیری و به دست خداوند بسپاری و به نیروی لایزال آن توکل نمی‌کنی؟

و چرا از عدم میترسی و آن را به مرکزت نمی‌آوری؟

و چرا هر چیزی که برایت مهم است، فوراً در مرکزت قرار می‌دهی؟ و با آن خودت را هم‌اینده می‌سازی؟

و چرا فضای گشوده شده که می‌خواهد با قانون قضا و قدر و کُن و فکانش به تو کمک برساند را باز نگه نمی‌داری؟ و از دیگران کمک و یاری می‌طلبی؟

این چراها و چراهای دیگری که در این غزل مطرح شده است از روی انکار و از روی من‌ذهنی نیست.

بلکه این سوال‌ها برای بیداری ما از خواب ذهن است و این ابیات، ما را ناامید نمی‌سازند ولی به ما هشدار می‌دهند که خودمان را بازبینی کنیم و به خودمان نگاه.


چرا که خداوند اسماء خود را که همان اسرار و رازهای زندگیست را به ما آموخته است.

حال کلیدهایی که می‌توانیم به کمک آن به سوالهای زندگی‌مان پاسخ دهیم.

و هر یک از آن‌ها مانند اسلحه‌ای می‌باشند که فوراً می‌توانیم آن‌ها را در اختیارمان قرار دهیم.


کلید اول: هر موقع که با من‌ذهنی مان سوال کنیم باید بدانیم که خداوند ما را تأدیب و ادب می‌کند و در زندان ذهن زندانی می‌سازد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۴

ورنه تأدیب و عتابت کردمی 



بهر این پرسش تو را آزرده می

و باید بدانیم که: 


هر فکری که از روی من‌ذهنی باشد از فضای شک و تقلید است و تقلید از جمع بدترین و خطرناک‌ترین نوع تقلید است.

و تحقیق حالتی است که ما فضای درون مان را باز کنیم و از فضای باز شده افکاری پدیدار گردد که دارای خرد زندگیست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۹۳


از محقق تا مقلد فرق هاست 

کین چو داودست و آن دیگر صداست


و باید بدانیم که: 

اگر می‌خواهیم چشم عدم بین و عقل و گوش خدایی داشته باشیم باید پرده‌های همانندگی‌ها را بدرانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را 

بر دران تو پرده‌های طمع را

و باید بدانیم که: 


ابرعنایت و لطف و کرم خداوند هنگامی شامل حال ما می‌شود، که ما در برابر اتفاقاتی که در لحظه برای مان زندگی به وجود می‌آورد راضی و خشنود باشیم و در اطرافش فضا را باز کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳




هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست 

اگر ببارم از آن ابر بر سرت بارم


 و باید بدانیم که:

به هر چیز مادی و آفل و گذرا دلخوش و شادان نباشیم، چرا که آن‌ها پایدار نمی باشند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

هرچه از وی شاد گردی در جهان 

از فراق آن بیندیش آن زمان


 و باید بدانیم که:

از مرکز عدم و فضای گشوده شده ترس و نگرانی نداشته باشیم، چرا که این خود کمک کننده و پشت و پناه ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم زین غلط کردند راه 

کز عدم ترسند و آن آمد پناه

 و باید بدانیم که:

دل آلوده پر از همانیدگی‌ها دل نیست و نمی توانیم آن را تا آخر عمر نگه داریم.

ولی دل واقعی همین فضای گشوده شده است و آن هم موقعی پیدا می‌شود که هم هویت شدگی هایمان را شناسایی


کنیم و بیندازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳



دل تو این آلوده را پنداشتی 


لاجرم دل ز اهل دل برداشتی

 و همچنین باید بدانیم که:


خداوند از دیر زمانیست که منتظر دل‌های ماست که هوشیارانه با تسلیم و کمک او همراه با عنایت و جذبه اش فضا را باز کنیم.

و دل‌مان را پراز نور و برّ و عشق الهی‌ش سازیم تا او بتواند خودش را از این طریق ما بیان کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸


از برای آن دل پر نور و برّ 

هست آن سلطان دل‌ها منتظر


 و باید بدانیم که:

برای رهایی از من‌ذهنی بایستی تسلیم باشیم، چرا که تسلیم ضعف نیست و شرط کار این است که در اطراف اتفاق لحظه فضا را باز کنیم، تا این فضای باز شده به ما کمک کند نه این که ترکتازی و کار بی‌هوده در من‌ذهنی انجام دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط تسلیم است نه کار دراز 

سود نبود در ضلالت تُرکتاز

 و باید بدانیم که:

پندار کمال داشتن ما را از هدف‌مان منحرف می‌کند و دیدمان را غلط می‌سازد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بدتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذو دلال

👉 و باید بدانیم که:

با دانش من‌ذهنی و مقاومت کردن زندگی لحظه ما ربوده می‌شود، اما اگر فضا‌گشایی کنیم خرد زندگی همواره در کنارمان قرار خواهد گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

🌸 گرنه موشی دزد در انبار ماست

گندم اعمال چل ساله کجاست؟

👉 و باید بدانیم که:

در راه و مسیر هوشیاری همواره صبوری را پیشه کنیم و عجله نداشته باشیم چرا که باد عدم و نسیم ایزدی دائماً غم ما را می‌خورد، و می‌خواهد که با لطف و کرمش همراه با فضا‌گشایی ما، ما را از این غم همانیدگی‌ها دور سازد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

🌸 هوی هوی باد و شیرافشان ابر

در غم مآند یک ساعت تو صبر

👉 و باید بدانیم که:

افعال و رفتار و کردار خود ماست که این غم و ناراحتی‌ها را برای ما به وجود می‌آورد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

🌸 فعل توست این غصه های دم به دم

این بود معنی قد جفّ القلم

👉 و باید بدانیم که :

اگر فضای درون مان را باز کنیم و با چیز جدید دیگری همانیده نگردیم، همواره از شادی بی سبب الهی بهره مند می شویم و خللی در این کار به وجود نمی آید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۲۰

🌸 چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد

که نه گفت عذر روزی که برو شکر ندارم

👉 و باید بدانیم که:

با گذاشتن همانیدگی ها در مرکز مان عقل جزوی را پیدا می کنیم و برحسب آن ها می بینیم. و عقل جزوی با مقاومت و قضاوت و چیزهای آفل همراه است، که گاهی در کار خود موفق می شود و گاهی بر حسب همانیدگی ها نابود.

ولی عقل کلی از فضای گشوده شده و خرد الهی می آید و ما را از حوادث ناگوار مصون می دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

🌸 عقل جزوی گاه چیره گه نگون

عقل کلی ایمن از ریب المنون



🌱 و باید بدانیم که:

خداوند یک کشت جدیدی در وجودمان کاشته است، که هدفش رویانیدن خودش با مرکز عدم در درون مان می باشد. پس آگاهانه و فعالانه باید از هم هویت شدگی های جدید بپرهیزیم و چیز جدید دیگری را روی کشته اولیه خدایتمان نکاریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

🌸 گر بروید ور بریزد صدگیا

عاقبت بر روید آن کشته اله

🌱 و باید بدانیم که:

فضا گشایی و انبساط را در مقابل انقباض و فضا بندی یاد بگیریم، که ذهن ابزار بقاست و فقط بلد است که از طریق همانیدگی ها ببیند و منقبض شود.

در حالی که وظیفه ما این است که فقط در برابر انقباضات زندگی و چالش های آن فضا گشایی کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

🌸 حکم حق گسترده بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط

🌱 و باید بدانیم که:

وقتی که دچار روزمره گی می شویم به ذهن می رویم و تمامی لحظات زندگی مان را یکسان می بینیم، چرا که من ذهنی عادت به کهنه گی و پوسیدگی دارد در حالی که خداوند هر لحظه در خلق کار جدیدی است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ 🌸

كُلُّ شَيْءٍ عَنِ مُرَادِي لَا يَحِيدُ

🌿 و باید بدانیم که:

هر لحظه ما نیازمند به کمک خداوند هستیم تا از طریق فضای گشوده شده و تسلیم به ما کمک نماید.

چرا که این دردهای که در من ذهنی برای خودمان درست کرده ایم باب صغیر است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۹۹۶ و ۲۹۹۷

ساخت موسی قدس در باب صغیر 🌸

تا فرود آرند سر قوم زحیر

زآنکه جباران بُدند و سر فراز

دوزخ آن باب صغیر است و نیاز

🌿 و باید بدانیم که:

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم روی یکدیگر تاثیر می گذاریم و ارتعاشات خوب و بد ما از سینه ای به سینه دیگر منتقل می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

میروود از سینه ها در سینه ها 🌸

از ره پنهان صلاح و کینه ها



و در پایان : وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است 🌸

چون غفور است و رحیم این ترس چیست ؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان.



خلاصه ی شرح چند بیت از برنامه ی ۸۵۴ گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

گر قضا صد بار، قصد جان کند

هم قضا جانت دهد، درمان کند

اگر قضای الهی صد بار قصد جان تو را کند و به همانیدگی های تو حمله کند باز همان قضا به تو جان می دهد و دردت را درمان می کند یعنی هشیاری تو را از همانیدگی ها آزاد کرده و فضای درون تو را باز می کند (بایدفضا را باز کرده و با مرکز عدم خودمان را به دست قانون قضای الهی بسپاریم).

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۶

خویش در آینه دید آن زشت مرد

رو بگردانید از آن و خشم کرد

مانند آن شخص زشتی که چهره ی خودش را در آینه می بیند و با خشم و عصبانیت از آینه روی می گرداند (من ذهنی انعکاس مرکز زشت و عیب و ایراد خودش را در بیرون و انسان های دیگر می بیند و خشمگین می شود اگر فضا را باز کند عیب خود را خواهد دید)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۸

حمیت دین خواند او آن گبر را

ننگرد در خویش نفس کبریا



آن شخص کبر و غرور و عیب و ایرادی را که در خودش و دیگران می بیند غیرت دین تصور می کند ولی نفس من ذهنی بد اندیش خودش را که پر از همانیدگی هست را نمی بیند، تا آن ها را شناسایی کرده و بیندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۲

چون عیادت، بهر دل آرامی است

این عیادت نیست دشمن کامی است

زیرا عیادت و احوال پرسی از بیمار برای آرام کردن دل آن بیمار است ولی این شخص نیامد که دل مرا آرام کند، بلکه کار او دشمنی ورزیدن بود (ما به عنوان کر من ذهنی وقتی می توانیم به عیادت زندگی خودمان و دیگران که بیمار شده است، برویم که فضا را باز کرده باشیم).

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۷۹

کظم غیظ این است: آن را قی مکن

تا بیابی در جزا شیرین سُخُن

فرو خوردن خشم این است که فضا را باز کرده و صبر کنی و واکنش نشان ندهی و خشم و غضب خودت را آشکار نکنی تا در ازای پاداش آن صبر و پذیرش، سخن و کلامی شیرین بیابی و جایگزین کنی (ما به عنوان بیمار و رنجور در مقابل کری و ناشنوایی من ذهنی خودمان و انسان های دیگر که براساس مقایسه ی همانیدگی های خود و دیگران حرف می زنیم باید فضا را باز کرده و صبر و شکر کنیم و خشم مان را فرو خوریم).

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶

نور خواهی، مستعد نور شو

دور خواهی خویش بین و دور شو



🌹 اگر نور و روشنی می خواهی استعداد گرفتن نور را در خودت پدید آور یعنی فضا را باز کن و از جنس نور خدا شو و
اگر می خواهی از خدا دور شوی من ذهنی و همانیدگی هایت را ببین و نگه دار و از خدا دور شو زیرا من ذهنی تو را از خدا
دور می کند

🌹 سمیرا ۳۱ ساله از تایباد 🌹



با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار

برنامه ی ۸۶۷، ابیاتی از مثنوی؛ داستان مردی که به دنبال شتر گم گشته ی خود می گشت .

داستان مردی که دنبال شتر گم گشته ی خود است و بسیار در این کار، مجدانه و متعهدانه می کوشد و آنقدر صادق و راستین است که این جستجو و تلاش و استمرار و صدق، شخص دیگری را نیز به تقلید وا می دارد. و گر چه در ابتدا، به حقیقت نمی داند که او نیز، شتری گم شده دارد و در پی رفع حوائج مادی، به تقلید به دنبال شتر می گردد، اما در پایان داستان، یابنده ای حقیقی می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۵

و آنکه اُشتر گم نکرد او از مری

همچو آن گم کرده، جوید اُستری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۶

که بلی منمهم شتر گم کرده ام

هر که یابد، اُجرتش آورده ام

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۷

تا در اُشتر با تو انبازی کند

بهر طمَعِ اُشتر این بازی کند

اما شخص مقلد، از شدت تلاش و تکاپو و گرمی شخص محقق، کم کم به فکر می رود و با خود می گوید: این همه

تلاش، نمی تواند بی اساس باشد!



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۸۹

بوی بُرد از جَدّ و گرمی های او

که گزافه نیست این هیپهای او

کم کم به یاد می آورد که آری، او هم شتری گم گشته داره و چون تا به حال در عالم تقلید بوده، حجابی بر روی حقیقت افتاده!

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۱

طمعِ ناقه غیر، رو پوشش شده

آنچ ازو گم شد، فراموشش شده

اما نکته در این است که شخص از عالم تقلید، ره به عالم تحقیق می برد، اما چه نوع تقلیدی؟! تقلید از ذهن و افسانه و توهم های دروغینش نه، تقلید از زندگان به حضور و طالبان راستین، که بی شک در این نوع تقلید، ره به عالم تحقیق است. این گونه، در اثر شدت صدق و راستین بودن انسان های متصل به دریای یکتایی، شخص مقلد نیز طالب حقیقت می شود و در می یابد که او نیز مقصود و هدفی گم شده دارد.

چون همه ی ما که در کاروان بزرگ گنج حضور، در کشتی یکتایی، در حرکتیم و برنامه های بیدار کننده ی آقای شهبازی جان و پیغام های عشق دوستان عزیزم، این کشتی را به حرکت وا می دارد و هر بار، برنامه ای، شعری، سخنی و پیامی، خیل عظیمی از انسان های مقلد را، به عالم تحقیق می کشاند و بیدار می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۲

هر کجا او می دود، این می دود

از طمع، همدرد و صاحب می شود



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۳

کاذبی با صادقی چون شد روان

آن دروغش راستی شد ناگهان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۹۶

آن مقلد، شد محقق چون بدید

اشتر خود را که آنجا می چرید

اما آنچه در این کار مهم است و کار بی مزد و بیگار نیست، دو چیز است؛ صادق و راستین بودن در طلب؛ این که در

کاروان، به دنبال چه هستیم؟! آیا به دنبال بهبود اوضاع و احوالات بیرونی مان هستیم، یا هدفی جز تبدیل نداریم؟

و دیگر این که آیا پیوسته در این کاریم یا گه گاهی و از سر تفنن و این که چقدر متعهدیم، به گشودن فضا و کار روی

خود؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۶

مر تو را صدق تو طالب کرده بود

مر مرا جدّ و طلب صدقی گشود

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۰۷

صدق تو آورد در جستن تو را

جستنم آورد در صدقی مرا



پس صدق، جُستن را به همراه دارد و جستن، صدق را؛ و از هر طرف که برویم، آن دیگری را می یابیم. پس اگر بکشیم و مجدانه و متعهدانه در کار باشیم، صادق می شویم و حقیقتاً، به دنبال گم شده ی حقیقی خود می گردیم. و ان شاءالله از اصلان خواهیم بود و نازنینانی هم که در طلب خود راستین هستند و تمام وقت و زندگی خود را با عشق، در این راه عزیز می گذرانند، چراغ مرده ی تمام خفتگان عالم هستند و آن ها را به طلب حقیقی وا می دارند.

والسلام

با احترام، سرور از شیراز



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com